

جهانی شدن توسعه‌گرایی با نگاهی به تجربه شرق آسیا

سید مسعود موسوی شفقانی¹

چکیده

در چند دهه گذشته، مفهوم توسعه و راهبردهای تحقق آن، متأثر از وجه غالب نظام بین‌الملل، همواره دستخوش تحول بوده است. طبیعی است که پس از فروپاشی شوروی و عالم‌گیر شدن فرایند جهانی شدن، مفهوم و راهبردهای توسعه نیز به تناسب این دگرگونی در نظام بین‌الملل، دچار تحول شده‌اند. مقاله حاضر در صدد تبیین این موضوع است که توسعه در دنیای کنونی ما بشدت متأثر از فرایندهای قدرتمند و محتوای ساری و جاری در جهانی شدن است و بر این اساس راهبردهای تحقق توسعه از الگوهای خودکفایی، استقلال، انزوا و ... فاصله گرفته و به‌صورتی روزافزون به الگوی بازار، وابستگی متقابل و توسعه برون‌گرا نزدیک می‌شود؛ و در این میان تجربه توسعه در شرق آسیا نیز عموماً به‌عنوان نمونه موفق ناشی از تاسی به اصول و سازوکارهای توسعه‌گرایی بازار محور مطرح می‌شود.

کلید واژه‌ها

توسعه، جهانی شدن، شرق آسیا، خودکفایی، وابستگی متقابل، بازار، جایگزینی واردات، توسعه صادرات.

بر وابستگی متقابل است. اینگونه توسعه، ضروری است زیرا نظام‌های سیاسی برای بودن و ماندن خود نیازمند تحقق آن به‌عنوان مبنای مشروعیت خویش در عصر جهانی شدن هستند. گمانه‌هایی که این مقاله با استناد و اتکا به آنها به تبیین و پاسخگویی به پرسش اصلی خود می‌پردازد در برگیرنده موارد زیر هستند:

الف - جهانی شدن و توسعه‌گرایی بر اساس اصول نظام بازار آزاد به جریان اصلی و وجه غالب جهان پس از دوران جنگ سرد بدل شده‌اند.

ب - به سبب فراگیر شدن انقلاب اطلاعات و ارتباطات بر بستر جهانی شدن، امکان سنجش هم‌راه رفاه، توسعه، کیفیت زندگی و جایگاه بین‌المللی کشورها برای مردمان سراسر جهان فراهم شده است و این امر بیش از پیش بنیان مشروعیت نظام‌های سیاسی را به کارآمدی و توفیق در توسعه اقتصادی مشروط و وابسته ساخته است. در این شرایط، توسعه، شرط ماندگاری نظام سیاسی و بنیان مشروعیت و امنیت ملی است.

ج - برای به انجام رسیدن توسعه اقتصادی و بهبود کیفیت عمومی زندگی شهروندان، هماهنگی با وجه غالب نظام بین‌الملل و

دو دگرگونی اساسی عالم‌گیر، با نام جهانی شدن و توسعه‌گرایی بازار-محور به وجه غالب و شاخصه نظام بین‌الملل کنونی تبدیل شده و تغییری بنیادی در مبانی مشروعیت نظام‌های سیاسی پدید آورده‌اند. به عبارت دیگر توسعه و پیشرفت اقتصادی، به شرط بودن و ماندن دولت‌ها در عصر جهانی شدن تبدیل شده است. در چنین شرایطی کشورها برای حفظ مشروعیت و پا برجا ماندن خود چاره‌ای جز ورود به فرآیند توسعه با رویکردی جهانی ندارند. شناخت ژرف و مو شکافانه این روندها نقش مهمی در طراحی، تدوین و اجرای سیاست‌های کلان توسعه ملی تمامی کشورها خواهد داشت. در عصر جهانی شدن، شرط به انجام رسیدن برنامه‌های توسعه ملی، منوط به تعامل‌های سازنده میان توسعه ملی/داخلی با روندها و جریان اصلی جهانی است.

نوع توسعه‌گرایی حاکم در جهان کنونی بر اساس الگوهای نظام بازار بوده و به دور از انزواگرایی است. در این شرایط هر برنامه کلان توسعه ملی برای دستیابی به موفقیت نیازمند آشتی با جریانات اصلی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل و استفاده از امکانات جهانی است چرا که این الگوی توسعه مبتنی

قدرتمند آن، برندگان و بازندگان آن و شاخص‌های ثروت و قدرت در آن را پیش دیدگان ما قرار دهد. درک این معنا به تبیین این مسئله کمک خواهد کرد که جهت‌گیری‌های کلی و خط‌مشی‌های کلان توسعه ملی در فضای جهانی شدن نئولیبرالیسم، چگونه باید باشد تا در جهان آینده توسعه، رفاه، ثروت، قدرت و دست‌آورد آزادی عمل^۲ و عزت نفس^۳ بیشتری را برای یک ملت به ارمغان آورد.

تجارب توسعه در سطح جهان و کشورهای گوناگون در حال توسعه نشان می‌دهد که در شرایط جهانی شدن، امکان به بار نشستن برنامه‌های توسعه ملی درون‌گرا و مبتنی بر خودکفایی و خوداتکایی بسیار کم است؛ و توسعه در میان کشورهای در حال توسعه، در گرو رویکرد برون‌گرا به توسعه و استفاده از منابع و امکانات جهانی (و عبور از سد موانع و تهدیدهای بین‌المللی) بوده است. در دنیای کنونی مردمان جهان و به ویژه ایران در چهارچوب فرایند جهانی شدن همواره در حال مقایسه شرایط اقتصادی و رفاهی خود با سایر کشورهایی هستند که با محور قرار دادن توسعه برون‌گرا و پیوندزدن سرنوشت خود با اقتصاد جهانی به سرعت در حال طی کردن مسیر توسعه اقتصادی و

همراهی با الزامات جهانی شدن و الگوی توسعه اقتصادی بنا شده بر ساختار نظام بازار آزاد ضروری است.

جهانی شدن، نئولیبرالیسم و توسعه برون‌گرا

جهانی شدن فرایندی است با قدمت چند صد ساله که شکل‌گیری آن به آغاز عصر مدرن بازمی‌گردد. سازواره نوین این فرایند کهن، در روزگار کنونی بر اساس تفکر نئولیبرالیسم شکل گرفته است. فرایند جهانی شدن در واپسین ریختار نئولیبرالیسم، از دهه ۱۹۷۰ به‌واسطه انقلاب ارتباطات و اطلاعات و زیر نام "شبکه‌ای شدن"، با شتابی شگفت‌آور و بی‌سابقه، دامنه جهانی خویش را گسترش داده و به فرایندی به‌راستی عالم‌گیر تبدیل شده است. با فروپاشی شوروی و خاتمه جنگ سرد که به تقویت بنیان نظری و مصادیق عملی نئولیبرالیسم منجر گردید، مانع سیاسی بازدارنده جهانی شدن نیز از پیش رو برداشته شد و این فرایند بر شتاب و گستردگی خود افزود. درک مبانی، بایدها و پیامدهای حاکمیت فرایند جهانی شدن و درونمایه نئولیبرال آن (الگوی بازار، توسعه و رفاه) از این نظر دارای اهمیت است که می‌تواند تصویری از جهان آینده، بازیگران

رسیدن به رفاه پایا و پایدار ساختن بنیان مشروعیت خود می‌باشند. در همین رابطه، برخی صاحب‌نظران، توفیق اقتصادی کشورهای شرق آسیا را ناشی از اجرای صحیح الگوی توسعه برون‌گرای نئولیبرال قلمداد می‌کنند.

در واقع کشورهای شرق آسیا با ترکیب مزیت‌ها، زمینه‌ها و برنامه‌های توسعه ملی (داخلی) با الگوهای بازار و توسعه برون‌گرا - در هماهنگی با الزامات نظام بین‌الملل - رشد اقتصادی پرشتاب و پایداری را تجربه کرده‌اند. اقتصادهای کارآمد این منطقه (چین، کره جنوبی، هنگ کنگ، تایوان، سنگاپور و مالزی) در سه دهه گذشته از جمله کشورهای به سرعت در حال توسعه جهان بوده‌اند. آنها در این دوره به‌طور میانگین یک رشد اقتصادی بالای هفت درصد در سال را تجربه کرده‌اند. پیشرفت‌های اقتصادی این کشورها را افزون بر رشد اقتصادی، در دیگر عوامل و شاخص‌های بالندگی اقتصادی نیز می‌توان دید. به‌عنوان نمونه پژوهش‌های دهه ۱۹۹۰ جان پیچ و پیتر پتری، که هشتاد و هفت کشور جهان را از نظر نرخ رشد "بهره‌وری کل عوامل"^۴ بررسی کرده‌اند، نشان می‌دهد که ژاپن، کره جنوبی، تایوان و هنگ کنگ از

این نظر جزو ده کشور رده بالای جهانی هستند و اندونزی، مالزی و سنگاپور نیز از این بابت وضعیت بسیار مطلوبی در رده‌بندی جهانی دارند.^۵

صاحب‌نظران مسائل توسعه، به‌طور کلی سبب بالندگی اقتصادهای شرق آسیا را رها شدن از چنبره الگوهای صرف خودکفایی اقتصادی (ضمن عدم نفی کامل آن) و ایجاد ترکیب مناسبی از ضروریات و برنامه‌های توسعه ملی با اصول حاکم بر بازار و توسعه برون‌گرای نئولیبرال در تطابق با الزامات بین‌المللی می‌دانند. در واقع نظر عمومی در باب پیشرفت و توسعه اقتصادی شرق آسیا این است که کشورهای این منطقه توانسته‌اند یک پارادایم توسعه‌گرا را بر سطوح ملی و منطقه‌ای خود حاکم نمایند؛ پارادایمی که تمامی دیگر برنامه‌های ملی و منطقه‌ای را در مدار توسعه اقتصادی، هماهنگ، یکپارچه و منسجم ساخت. در واقع دستیابی به توسعه اقتصادی به بالاترین اولویت ملی هر یک از این کشورها تبدیل شد و انجام پذیرفتن توسعه اقتصادی به‌صورت اساسی‌ترین عامل مشروعیت‌بخش و امنیت‌زا برای دولتمردان شرق آسیا درآمد. توسعه اقتصادی در کشورهای این منطقه به یک هنجار ملی و منطقه‌ای تبدیل شد.

بهره‌مندی از شرایط نظام بین‌الملل، ایجاد بسترهای مناسب داخلی برای توسعه بوده است، در بررسی تجربه توسعه شرق آسیا به زمینه‌های داخلی و منطقه‌ای توجه خواهد شد که در واقع بستری مناسب برای هم‌پیوندی این اقتصادها با فرایند جهانی شدن و استفاده از فرصت‌های آن را تامین کردند.

تجربه توسعه شرق آسیا

مدت سه دهه است که کشورهای شرق آسیا با رشد اقتصادی سریع و پایدار خود، تعجب و تحسین صاحب‌نظران مسائل توسعه را برانگیخته‌اند. در خصوص ریشه‌یابی موفقیت اقتصادهای شرق آسیا، در مجموع دو دسته نظریه وجود دارد و بحث اصلی میان این دو دسته، پیرامون نقش دولت در آن چیزی است که "معجزه اقتصادی شرق آسیا"^۶ خوانده می‌شود. یک عده معتقدند عامل اصلی این "معجزه"، دولت و دخالت‌های "فعالانه"، "انتخابی" و "آگاهانه" آن در اقتصاد بازار بوده است. گروه دیگر که همان "نئولیبرال‌ها" خوانده می‌شوند و می‌توان نظراتشان را در دیدگاه‌های بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان جهانی تجارت نسبت به شرق آسیا جستجو

این دگرگونی‌ها در حالی صورت می‌گرفت که تقریباً به‌گونه همزمان، بر اساس انقلاب ارتباطات و اطلاعات و شبکه‌ای شدن، امکان عملی تقویت و گسترش فرایند جهانی شدن فراهم شده بود. به این ترتیب اندیشه نئولیبرالیسم که اینک مصادیق موفق توسعه اقتصادی شرق آسیا را نیز به پیروی این کشورها از اصول و راه‌کارهای نئولیبرال منسوب می‌کرد، با فرایند جهانی شدن پیوند خورد و بر شتاب و دامنه گسترش جهانی خود افزود. در واقع در مسیر این دگرگونی‌ها، نئولیبرالیسم به بنیان فکری و فلسفی جهانی شدن تبدیل گردید و الگوی بازار، رفاه‌طلبی و توسعه برون‌گرا را در بستر فرایند جهانی شدن قرار داد. در چهارچوب دگرگونی‌های یاد شده، بررسی الگوی توسعه کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا می‌تواند درس‌های ارزشمندی را پیش‌روی سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان کشورهای قرار دهد که ناگزیر از طراحی و اجرای برنامه‌های توسعه ملی خود در عصر جهانی شدن نئولیبرالیسم هستند. از این رو در ادامه این نوشتار تجربه توسعه کشورهای شرق آسیا با هدف بهره‌مندی از درس‌های برگرفته از الگوی توسعه آنها بررسی و تبیین خواهد شد. از آنجا که به نظر می‌رسد علت توفیق کشورهای این منطقه در

کرد، برعکس عقیده دارند که علت این معجزه دخالت محدود دولت، و اجازه به نیروهای بازار برای کنش نامحدود و آزادانه، انحراف اندک در قیمت‌ها، ثبات اقتصاد کلان و توجه به مزیت نسبی بوده است. مدت زمانی است که بحث میان این دو دسته نظریه جریان دارد، ولی به قول "آلیس امسدن"^۷، این غیرممکن است که بتوانیم از لحاظ آمار و ارقام، رابطه‌ای بین رشد اقتصادی و مداخله دولت، یا رشد اقتصادی و عدم مداخله دولت برقرار کنیم.^۸ در واقع هر یک از دو دیدگاه فوق، می‌تواند رشد اقتصادی گروهی از کشورهای شرق آسیا (نه همه آنها) و یا رشد آنها در برهه زمانی خاصی را تبیین کنند ولی قابلیت تعمیم به تمامی اقتصادهای معجزه‌گر این منطقه را ندارند. آنچه مسلم است، ایجاد ترکیب مناسب و هماهنگی میان برنامه‌های توسعه ملی این کشورها با الزامات بین‌المللی نکته کلیدی برای درک توسعه شرق آسیا است.

به هر حال، تجمع هشت اقتصاد موفق و سریعاً در حال رشد جهان، در شرق آسیا، نمی‌تواند تصادفی باشد، و منطقی به نظر می‌رسد که تصور کنیم عامل یا عوامل مشترکی پشت این "معجزه اقتصادی" نهفته باشد. مفروض این قسمت آن است که پس از

جنگ جهانی دوم فضایی "اقتصادگرا" (نه نظامی‌گرا و نه ایدئولوژی‌گرا) بر کشورهای منطقه حاکم شده است، فضایی که توسعه اقتصادی را بالاترین اولویت ملی هر کدام از آنها قرار داده است، به گونه‌ای که دغدغه خاطر اصلی این کشورها، دستیابی به توسعه اقتصادی، به عنوان اساسی‌ترین عامل مشروعیت‌بخش برای دولتمردان شرق آسیا گردید. توسعه اقتصادی به یک "هنجار منطقه‌ای" در شرق آسیا تبدیل شد. این هنجار منطقه‌ای در هماهنگی کامل با روندهای پر قدرت اقتصاد سیاسی بین‌الملل مبنی بر حاکمیت بازار بود. در پرتو این درک منطقه‌ای از توسعه تعاملی برون‌گرا، برای کشورهای شرق آسیا، "مشکل توسعه‌نیافتگی" به‌صورت "مسئله توسعه‌نیافتگی" در آمد و "مسئله" - بر خلاف بحران - چیزی است که "راه‌حلی" برای آن وجود دارد. بنابراین کشورهای شرق آسیا، پس از قرار گرفتن در فضای فوق‌الذکر به ارائه راه‌حل‌ها و استراتژی‌های گوناگونی جهت دستیابی به توسعه اقتصادی پرداختند، از دولت مداخله‌گر و اقتدارگرای کره جنوبی و تایوان تا "لسه‌فر" هنگ‌کنگ، و از "جایگزینی واردات" دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تا "توسعه صادرات" دهه‌های ۱۹۷۰ و

ساختار اقتصادی ژاپنی، بنگاه‌های اقتصادی ژاپنی و گسترش سرمایه‌گذاری‌های ژاپن در منطقه، فرآیندی را در این کشورها به وجود آورد که ماحصل آن پدیده‌ای به نام "معجزه اقتصادی شرق آسیا" بود.

رشد اقتصادی شرق آسیا که جرقه‌های اولیه آن به دست ژاپنی‌ها افروخته شد، فرآیندی تصاعدی و تشدید شونده بود. بدین معنی که نسل اول کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا (کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور) پس از کسب موفقیت‌های اقتصادی، روندی را که به دست ژاپنی‌ها شروع شده بود، دامن زدند، یعنی آنها نیز به همراه ژاپن شروع به گسترش الگوی ژاپنی در نسل دوم اقتصادهای موفق منطقه (مالزی، تایلند و اندونزی) نمودند. آنچه پس از جنگ جهانی دوم در منطقه می‌بینیم، این است که کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا اعم از نسل اول و دوم، در حال تعقیب گام به گام ژاپن هستند، کره و تایوان در پی ارتقاء سطح توسعه اقتصادی ژاپن به بخش‌های الکترونیک، خودشان را یک پله بالاتر برده و صادرات منسوجات و البسه را از دست ژاپن تحویل گرفتند و پس از مدتی کره و تایوان توانستند به حد تولید کالاهای الکترونیکی برسند و در

۱۹۸۰. ولی در مجموع آنچه "معجزه اقتصادی شرق آسیا" را پدید آورد، قرار گرفتن در مسیری هماهنگ با الزامات جهانی شدن و توسعه مورد توصیه آن بود؛ مسیری که حرکت در آن منتهی به رشد اقتصادی می‌شد (اگر چه از طریق روش‌ها و استراتژی‌های متفاوت). اما اینکه چگونه علاوه بر هماهنگی با الزامات جهانی شدن، توسعه اقتصادی به یک هنجار منطقه‌ای در شرق آسیا تبدیل شد، موضوعی است که در این بخش به تبیین آن خواهیم پرداخت.

فرضیه این بخش آن است که، عاملی تعیین کننده‌ای که کشورهای شرق آسیا را در فضای یاد شده قرار داد "ژاپن" بوده است؛ کشوری پیشرو که علاوه بر تاکید بر الگوهای توسعه بومی، زمینه جهان‌گرایی شرق آسیا و بستر ارتباط منطقه با اقتصاد جهانی را فراهم نمود. کشوری که الگوهای مختلف توسعه را اغلب در هماهنگی با الزامات بین‌المللی (به‌ویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم) تجربه می‌کرد و پس از بومی‌سازی این الگوهای جهانی، آنها را در سطح منطقه شرق آسیا می‌گستراند. توسعه اقتصادی از نوع ژاپنی، تأثیر شگرفی بر کشورهای منطقه بر جای نهاد (الگوبرداری از دولت اقتدارگرای ژاپن، سرمایه‌داری ژاپنی،

همین هنگام بود که اندونزی و تایلند تولید منسوجات را از کره و تایوان تحویل گرفتند.^۹ شایان ذکر است که "معجزه اقتصادی شرق آسیا" در تمام کشورهای این منطقه به یک اندازه تحقق نیافته است. این معجزه به صورت طیفی است که کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ در سر موفق آن، مالزی، تایلند و اندونزی در میانه آن و فیلیپین در سر ناموفق آن، واقع شده‌اند. در کشورهایی که فرآیند تأثیرگذاری ژاپن عمیق‌تر و بنیادی‌تر بوده (کره جنوبی و تایوان) رشد اقتصادی مطمئن‌تر، همه جانبه‌تر و مستحکم‌تری رخ داده است و در کشورهایی که تأثیرگذاری ژاپن سطحی‌تر بوده (مالزی، اندونزی و تایلند) رشد اقتصادی از حالت شکنندگی و آسیب‌پذیری بیشتری برخوردار بوده است. در ادامه بحث به آزمون فرضیه‌مان در دو دسته از کشورهای نسل اول و دوم تازه صنعتی شده شرق آسیا می‌پردازیم.

نسل اول کشورهای تازه صنعتی شرق آسیا (کره جنوبی و تایوان)^{۱۰}

روند گسترش مدل ژاپنی در شرق آسیا به ابتدای قرن بیستم باز می‌گردد. این کشور در آغاز "عصر میجی" (۱۹۱۲-

۱۸۶۸) یک دوره فشرده جایگزینی واردات به همراه تلاش فراوان جهت جذب تکنولوژی غرب را پشت سر گذاشت و تقریباً از حدود سال ۱۸۸۰ به یک رشد اقتصادی پایدار دست یافت. میزان این رشد در فاصله ۱۹۴۰ - ۱۸۸۰ به طور متوسط ۳/۴٪ در سال بوده است.^{۱۱} ژاپن که در ابتدای عصر "میجی" در معرض تهدید مستعمره شدن توسط کشورهای اروپایی و آمریکا قرار داشت، با آغاز قرن بیستم خود به یک دولت استعمارگر تبدیل شد. بدین ترتیب شبه جزیره کره در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۱۰ و تایوان در فاصله ۱۹۴۵ - ۱۹۰۳ به استعمار ژاپن درآمدند.^{۱۲} اگر چه ژاپنی‌ها یکی از خشن‌ترین انواع استعمار را در کره و تایوان اعمال کردند، ولی در عین حال با توجه به فرهنگ و دیدگاه خاصی که در تمام شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی داشتند (منظور وضعیت منسجم و پدرسالارانه‌ای است که در خانواده، اقتصاد، سیاست و ... ژاپنی‌ها دیده می‌شود)، خود را ملزم و مسئول بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی کره و تایوان (به‌عنوان بخشی از خاک ژاپن) می‌دانستند، و با این دیدگاه بود که بخش‌هایی از نظام سیاسی، شیوه‌های فعالیت اقتصادی، فرهنگ کاری و اقتصادی ژاپنی،

این زمین‌داران تازه وارد نیز به اجرای روش‌های پیشرفته‌تر کشاورزی ژاپنی در کره و تایوان پرداختند، که نتیجه آن افزایش قابل توجه تولیدات کشاورزی در این دو کشور بود، به طوری که حجم تجارت کره با ژاپن که عمدتاً شامل محصولات کشاورزی می‌شد از ۳۸۰ میلیون یین در سال‌های ۱۹۱۲ - ۱۹۱۰ به ۴۱۷۴ میلیون یین در ۱۹۴۱ - ۱۹۳۹ (به قیمت ۱۹۳۶) رسید.^{۱۵}

به علاوه ژاپن پس از بحران اقتصادی ۱۹۲۹، رشد نظامی‌گری و آغاز زمزمه‌های جنگ، در صدد ایجاد یک ساختار صنعتی در کره و تایوان برآمد و بدین ترتیب به ایجاد شبکه گسترده‌ای از زیرساخت‌های اقتصادی شامل مراکز تولید الکتریسیته، راه‌ها و جاده‌ها، شبکه‌های آبرسانی، سیستم حمل و نقل مناسب و ایجاد یک نیروی کار منضبط صنعتی و همچنین تأسیس تعدادی کارخانه‌های صنعتی در شبه جزیره کره و تایوان پرداخت، به نحوی که نرخ رشد تولیدات صنعتی در کره به ۱۰٪ در سال، در فاصله ۱۹۴۰ - ۱۹۱۰ رسید و میزان این رشد در تایوان به طور متوسط ۶٪ در سال، در فاصله ۱۹۴۰ - ۱۹۱۲ بود.^{۱۶}

در مجموع ژاپن که از انتهای قرن نوزدهم توانسته بود یک سیستم جدید

نهادها و ارگان‌های مختلف ژاپنی و ... را در طول دوران استعمار به این دو مستعمره‌شان منتقل کردند.

اولین دگرگونی اساسی که ژاپنی‌ها در کره جنوبی و تایوان ایجاد کردند، مربوط به کشاورزی این دو کشور بود. در خصوص این مسئله تقریباً اتفاق نظر وجود دارد که، یک دوره پیشرفت‌های کشاورزی، پیش از اتخاذ "استراتژی جایگزینی واردات" می‌تواند در موفقیت این استراتژی بسیار مؤثر باشد.^{۱۳} پیشرفت و ارتقاء بهره‌وری کشاورزی اولاً یک منبع انباشت سرمایه برای اجرای جایگزینی واردات فراهم می‌کند، ثانیاً نیاز به کارگران کشاورزی را می‌کاهد و بنابراین می‌تواند آنها را در اختیار شهرهای بزرگ و صناعی قرار دهد که هدف جایگزینی واردات هستند ثالثاً می‌تواند یک بازار مناسب داخلی در اختیار محصولات که توسط استراتژی جایگزینی واردات تولید خواهند شد، قرار دهد.^{۱۴}

ژاپن که از دو کشور کره و تایوان به عنوان منابع تأمین محصولات کشاورزی و مواد غذایی استفاده می‌کرد، به منظور افزایش تولیدات کشاورزی در این دو، زمین‌های کشاورزی را از دست زمین‌داران بومی کره‌ای و تایوانی خارج کرد و آنها را در اختیار کشاورزان و ملاکان ژاپنی قرار داد، و

حکومتی و اقتصادی در شرق آسیا ارائه دهد، بخش‌هایی از این نظام نوین مبتنی بر ترکیبی از اقتدارگرایی سیاسی (دولت مقتدر) و سرمایه‌داری، شایسته سالاری در استخدام بوروکرات‌ها (براساس یک‌سری اصول سخت‌استخدامی)، و در پی آن قائل شدن شأن‌والای اجتماعی برای طبقه نخبه بوروکرات، و شکل خاصی از شرکت‌های اقتصادی و تجاری به نام "زایباتسو"^{۱۷}، را به کره و تایوان منتقل کرد. تمامی این خصوصیات براساس یک ایدئولوژی کورپوراتیستی با تأکید فراوان بر ساختار و اصول فامیلی و احترام و اطاعت از بزرگ‌تر و نوعی پدرسالاری در تمام شئون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ژاپن بود.^{۱۸} خود ژاپنی‌ها در عصر "توکوگاوا"^{۱۹} دوره پیشرفت‌های قابل توجه در کشاورزی را طی کرده بودند، که زمینه مناسبی برای توفیق جایگزینی واردات عصر میجی فراهم کرد. روابط محکم حکومت و شرکت‌ها و شرایط تولید زایباتسوها در ژاپن بسیار شبیه روابط دولت‌های کره و تایوان با شرکت‌ها و شکل‌گیری گروه‌های تجاری بزرگ در این دو کشور می‌باشد.^{۲۰}

تحولاتی که مورد اشاره قرار گرفتند، با خاتمه جنگ جهانی دوم وارد مرحله نوینی شد. در این مرحله تازه، تشکیل دولت‌های

اقتدارگرایی بوروکراتیک در کره جنوبی و تایوان (مشابه دولت ژاپن) مهمترین تحول محسوب می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، نیروهای ژاپنی خاک شبه جزیره کره و تایوان را تخلیه کردند و آنچه که پس از خروج این نیروها باقی ماند، جامعه‌ای یک دست بود زیرا ژاپن به هنگام استعمار این دو کشور، اجازه نداده بود گروه‌های قدرتمندی نظیر زمین‌داران یا بورژوازی محلی شکل بگیرند. به علاوه آنچه که از اموال ژاپنی‌ها در کره و تایوان به جای مانده بود، پس از جنگ جهانی به نفع دولت‌های نوپای این دو کشور مصادره شد.

این دو عامل سنگ بنای تشکیل دولت‌های قدرتمند کره جنوبی و تایوان گردید، البته نمی‌توان از نقش جنگ سرد در تقویت این دولت‌ها غافل ماند، زیرا کره جنوبی و تایوان در دو نقطه حساس تقابل دو قطب قرار داشته و در معرض تهدید بودند،^{۲۱} و به همین دلیل مورد حمایت شدید آمریکا قرار گرفتن. کمک‌های آمریکا به کره جنوبی در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۴۵، رقمی معادل ۱۳ میلیارد دلار و برای تایوان در همین فاصله زمانی ۵/۶ میلیارد دلار بوده است، که البته میزان کمک‌های نظامی از این هم بیشتر بوده است.^{۲۲} اهمیت کمک‌های

دادند که، بعدها با حمایت دولت، شرکت‌های تجاری بزرگی مشابه شرکت‌های ژاپنی ایجاد کردند.^{۲۴} اصلاحات ارضی این کشورها، علاوه بر اینکه بهره‌وری کشاورزی را به میزان قابل توجهی افزایش داد در ایجاد برابری اجتماعی نیز نقش مهمی ایفا کرد، و زمینه مساعدی برای اجرای موفقیت‌آمیز استراتژی جایگزینی واردات (که بعدها توسط این دو کشور اتخاذ شد)، فراهم آورد. "رودریک"^{۲۵} در بررسی ۴۱ کشور نتیجه گرفته است، کشورهایی که در حدود سال ۱۹۶۰ از آموزش ابتدایی مناسب‌تر، نابرابری کمتر و توزیع بهتر زمین برخوردار بوده‌اند، طی دوره بعدی (۱۹۸۵-۱۹۶۰) سریع‌تر از دیگران رشد کرده‌اند.^{۲۶} بنابراین در کره جنوبی و تایوان که برابری درآمد نسبتاً خوبی در جوامع‌شان داشتند (به عنوان مثال متوسط درآمد شهری در کره جنوبی، حداکثر ۱۵٪ بیش از درآمد روستایی بوده و ضریب جینی در هر دو کشور کره جنوبی و تایوان کمتر از سایر کشورهای در حال توسعه بوده است)، کارآفرینان اقتصادی برابر و مشابه برای دریافت امتیازات و اعتبارات دولتی با یکدیگر رقابت می‌کردند و دولت اقتدارگرا نیز براساس یک سیستم مسابقه، بیشترین امتیازات اقتصادی را به کارآترین فعالان اقتصادی، اعطاء می‌کرد.^{۲۷}

نظامی از این جهت است که ارتش‌های قدرتمند و منضبط کره جنوبی و تایوان، از جمله مکان‌هایی بود که بسیاری از مدیران و دیوانسالاران این دو کشور در آنجا آموزش دیده و تجارب مفیدی برای کارهای اجرایی آینده خود در بوروکراسی این دو کشور، کسب کردند. به علاوه چتر حمایتی آمریکا این دو کشور را از پرداخت هزینه‌های بالای نظامی رها کرد و آنها توانستند این هزینه‌ها را در بخش‌های صنعتی و برای توسعه اقتصادی سرمایه‌گذاری کنند. آمریکا در فرآیند انباشت سرمایه این دو کشور نیز نقش مهمی داشته است به نحوی که در فاصله سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۵۳، ۸۰٪ کل انباشت سرمایه کره جنوبی و ۳۵٪ کل انباشت سرمایه تایوان از محل کمک‌های آمریکا تأمین شد.^{۲۳} فرآیند ایجاد دولت اقتدارگرا در کره جنوبی و تایوان، با انجام اصلاحات ارضی تکمیل شد. تایوان که از شورش دهقانی نگران بود و همچنین کره جنوبی در پی جنگ کره، اصلاحاتی را در بخش کشاورزی اجرا کردند که باقی مانده زمین‌داران بزرگ در این دو کشور را از بین برد (آنها یا به کارگران و دهقانان کوچک تبدیل شدند، و یا بورژوازی محلی را تشکیل

دولت‌های مقتدر کره جنوبی و تایوان که بسیاری از مقاماتشان در ژاپن تحصیل کرده و قابلیت ژاپن برای جذب تکنولوژی غرب و صنعتی شدن را تحسین می‌کردند (مانند رئیس جمهور کره جنوبی پارک چونگ هی^{۲۸} که در سال ۱۹۶۱ به قدرت رسید) در ایجاد دیوان‌سالاری و نظام استخدامی نیز به الگوهای ژاپنی توجه داشتند، به عنوان مثال کره جنوبی نظام استخدامی دو طبقه‌ای را از ژاپن الگوبرداری کرده بود، در این نظام افراد عادی پس از امتحان‌های سخت استخدامی وارد بوروکراسی می‌شدند ولی افرادی که از سطح علمی بالاتر و شایستگی بیشتری برخوردار بودند اجازه می‌یافتند کارشان را از سطح بالاتری شروع کنند که افراد عادی باید چندین سال وقت صرف می‌کردند تا به آن سطح برسند، لذا اکثر بوروکرات‌ها و مدیران رده بالا، همان افراد پرتوان بودند که شایستگی بیشتری در امتحان ورودی از خود نشان داده بودند.

برای آشکار شدن اهمیت تحولات فوق در سرنوشت کره جنوبی و تایوان، اشاره‌ای به وضعیت فیلیپین در این خصوص می‌کنیم (به عنوان یک مقایسه)، این کشور هیچ گاه به استعمار ژاپن در نیامد (تنها

برای مدت کوتاهی در جنگ دوم جهانی توسط ژاپن اشغال شد) لذا تحولاتی را که ژاپنی‌ها در نیمه اول قرن بیستم در کره جنوبی و تایوان در خصوص سیستم کشاورزی، شکل دیوان‌سالاری و نهادهای حکومتی و ... ایجاد کردند، تجربه نکرد. پس از جنگ نیز، فیلیپین به هیچ وجه نتوانست اصلاحات ارضی رادیکالی را که کره جنوبی و تایوان در پیش گرفتند، به مرحله اجرا گذارد، و به همین دلیل یک سری گروه‌های قدرتمند و صاحب نفوذ (مثلاً زمین‌داران) در این کشور به حیات خود ادامه دادند، که هم منجر به تداوم نابرابری اجتماعی می‌شد و هم موجبات ضعف دولت فیلیپین را فراهم می‌آورد.^{۲۹} در مجموع فیلیپین که نتوانست فرآیندی مشابه کره جنوبی و تایوان را تعقیب کند، از مزایای که این دو کشور در نتیجه اجرای کامل فرایند فوق (استعمار ژاپن، اصلاحات ارضی، برابری اجتماعی، دولت قدرتمند) به خود اختصاص دادند، بی‌بهره ماند. دولت ضعیف فیلیپین کارآیی ناچیزی در اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی داشت، گروه‌های ذی‌نفوذ قدرتمند از طرق گوناگون امتیازات و اعتبارات مالی را به خود اختصاص می‌دادند (جامعه برابر وجود نداشت تا همه برای دریافت این امتیازات رقابت کنند و

اتخاذ این استراتژی‌ها ملاحظه می‌کنید). از آنجا که بازارهای داخلی کره جنوبی و تایوان محدود بودند، هدف هر دو کشور تولید محصولاتی با قدرت رقابت در بازارهای بین‌المللی بود، لذا در عین اتخاذ استراتژی توسعه صادرات، دولت‌های کره جنوبی و تایوان حمایت شدیدی از برخی صنایع داخلی به عمل می‌آوردند. ضمناً این دو دولت به طور فعال درگیر ایجاد یک سری صنایع اساسی شدند. کره جنوبی در دهه ۱۹۷۰ شش صنعت (شامل فولاد، پتروشیمی، فلزات غیرآهنی، کشتی‌سازی، الکترونیک و اتومبیل‌سازی)^{۳۲} را با هدف دستیابی به قدرت رقابت بین‌المللی ظرف مدت یک دهه، تحت برنامه ایجاد صنایع سنگین و شیمیایی قرارداد^{۳۳}، که موفق نیز شد و تقریباً در اواسط دهه ۱۹۸۰ به این هدف نائل گردید. دولت تایوان نیز در ایجاد صنایع پلاستیک، منسوجات، فیبرها، فولاد و الکترونیک سهم اساسی را بر عهده داشته است.^{۳۴} سیاست‌های هر دو کشور از این نظر مشابه تلاش‌های ژاپن پس از جنگ جهانی دوم برای ایجاد صنایع فولاد، پالایش نفت، پتروشیمی، اتومبیل، هواپیما، ماشین‌آلات صنعتی، الکترونیک و کامپیوتر بود.^{۳۵}

دولت بتواند با آزادی و اختیار این امتیازات را به کارآترین فعالان اقتصادی اعطاء کند، ضمناً دولت فیلیپین با توجه به حضور این گروه‌های قدرتمند داخلی انعطاف اندکی در سیاست‌های اقتصادی داشت و نمی‌توانست به راحتی کره جنوبی و تایوان برنامه‌های اقتصادی خود را تغییر داده، استراتژی‌های ناکارآمد را کنار گذاشته و استراتژی مفیدتری اتخاذ کند. به علاوه دولت ضعیف فیلیپین از قدرت چانه‌زنی کمتری (نسبت به کره و تایوان) هنگام جذب سرمایه‌ها و تکنولوژی خارجی و دسترسی به بازارهای بین‌المللی برخوردار بود، و نتوانست به خوبی کره جنوبی و تایوان (که از قدرت بالاتری برخوردار بودند) در این خصوص عمل کند.^{۳۰} آغاز دهه ۱۹۶۰ فصل نوینی برای کره جنوبی و تایوان بود و این دو کشور از ابتدای این دهه سیاست‌های جدی برای صنعتی شدن در پیش گرفتند، هر دو کشور که در دهه ۱۹۵۰، استراتژی جایگزینی واردات را در پیش گرفته بودند، در دهه ۱۹۶۰ به توسعه صادرات روی آوردند،^{۳۱} همان استراتژی که ژاپن تقریباً یک دهه قبل از آنها شروع کرده بود و کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز یک دهه پس از این دو شروع کردند (باز هم الگوبرداری از ژاپن را در

از آنجا که هدف سیاست‌های اقتصادی کره جنوبی و تایوان تولید محصولاتی برای عرضه به بازارهای جهانی بود (قدرت رقابت بین‌المللی) لذا حجم و اندازه شرکت‌ها در این دو کشور (برای بهره‌گیری از اقتصاد مقیاس و توان رقابت با شرکت‌های غول پیکر سایر کشورهای پیشرفته) نسبتاً بزرگ می‌باشد، به ویژه در کره جنوبی که ۵۲ شرکت عظیم در دهه ۱۹۹۰، ۱۵٪ تولید ناخالص داخلی این کشور را تولید می‌کردند.^{۳۶} این گونه شرکت‌های بزرگ کره‌ای و تایوانی علاوه بر اینکه از ساختار شرکت‌های ژاپنی الگو گرفته‌اند خصیصه انعطاف‌پذیری را نیز از شرکت‌های ژاپنی به ارث برده‌اند، مثلاً شرکت «هندوک» در کره جنوبی، که در ابتدا صادر کننده مواد معدنی اولیه بود (در سال ۱۹۶۱)، در سال ۱۹۷۰ به صادرات کالاهای کاربر و در دهه ۱۹۸۰ به صادرات محصولات سرمایه‌بر، و تا سال ۱۹۸۹ به صادرات کالاهای تکنولوژی بر ارتقاء یافت.^{۳۷}

مطالب فوق همگی شواهدی است از میزان تأثیرگذاری اساسی ژاپن بر کره جنوبی و تایوان^{۳۸} که با گسترش روند سرمایه‌گذاری‌های خارجی ژاپن در منطقه تعمیق شد، موضوعی که هم‌اکنون به آن

خواهیم پرداخت. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سهم اندکی در کل تشکیل سرمایه کره جنوبی و تایوان داشته است و میزان آن در کره بین سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۷۶، ۲٪ و در تایوان بین سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۶۵، ۱/۳۵٪ الی ۴/۳۲٪ بوده.^{۳۹} این دو کشور، اغلب روش‌هایی را برای جذب سرمایه‌های خارجی اتخاذ می‌کردند که بتوانند کنترل بیشتری روی شیوه به کارگیری این سرمایه‌ها داشته باشند، ضمن اینکه در این فرآیند جذب سرمایه خارجی، بیش از خود سرمایه وارداتی، تکنولوژی که به همراه این سرمایه‌گذاری‌ها وارد می‌شد، برای کره جنوبی و تایوان اهمیت داشته است. این دو کشور عمدتاً از اخذ مجوزهای تکنولوژیک و سرمایه‌گذاری‌های مشترک با ژاپن بهره گرفتند. (ژاپنی‌ها در هر نوع از ورود سرمایه به این دو کشور و حتی دادن وام‌ها و کمک‌ها نیز دست بالا را داشته‌اند). در دهه ۱۹۷۰ بود که، سرمایه‌های ژاپنی در نسل اول کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا گسترش یافت. این کشورها که در سال ۱۹۷۰ دریافت کننده ۱۵٪ از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم ژاپنی بودند، در ۱۹۷۵، ۳۰٪ سرمایه‌گذاری‌ها مستقیم ژاپنی را به خود اختصاص دادند.^{۴۰}

جدول یک : سرمایه گذاری مستقیم خارجی در آسیا - پاسیفیک

(میلیون دلار به قیمت سال ۱۹۸۶)

سایر	اروپای غربی	آمریکا	ژاپن	سرمایه گذاران
				دریافت کنندگان سرمایه
۱۳۷۴	۴۳۰	۱۶۱	۲۰۹۱	کره جنوبی
۷۳۲	۷۲۱	۱۸۵۵	۱۳۸۴	تایوان
۹۶۱	۱۰۰۸	۱۸۶	۸۱۶	مالزی
۴۰۵۴	۱۴۲۲	۱۷۳۲	۱۸۵۹	تایلند
۷۴۷۹	۱۸۶۳	۱۲۱۶	۵۲۵۱	اندونزی
۲۲۷۳	۲۷۴	۱۰۳۲	۵۱۴	هنگ کنگ
۳۳۸۵	۱۹۰۲	۱۷۱۱	۱۳۴۷	سنگاپور
۵۳۰	۴۰۷	۱۶۷۱	۴۸۴	فیلیپین
۲۰۷۸۸	۸۰۳۷	۹۵۶۴	۱۳۷۴۶	کل
۳۹/۹	۱۵/۴	۱۸/۳	۲۶/۴	درصد از کل سرمایه گذاری در منطقه

منبع : Trilateral Commission Report, 1988.

اکثر سرمایه گذاری های ژاپنی در کره جنوبی و تایوان معطوف صنایعی نظیر الکترونیک، اتومبیل و کالاهای واسطه ای شد. ژاپن از طریق این سرمایه گذاری ها که با مشارکت شرکت های داخلی کره و تایوان صورت می گرفت، موفق ترین بخش ها و شرکت های این دو کشور را پایه گذاری کرد. شرکت های "سامسونگ"، "گلدستار" و "دوو" در کره جنوبی نمونه ای از این قبیل شرکت هاست. بنگاه های عظیم ژاپنی نظیر "میتسوبیسی"، "میتسویی"، "ماربوی" و "آیوا" به خرید ظرفیت های تولیدی شرکت های تازه تأسیس کره جنوبی و تایوان می پرداختند به نحوی که بین ۶۰ تا ۱۰۰٪ سفارشات شرکت های این دو کشور که عمدتاً کالاهای الکترونیکی، پوشاک، کفش و

پلاستیک صادر می کردند توسط ژاپنی ها و آمریکایی ها خریداری می شد. شرکت های کره جنوبی و تایوان پس از مدتی که توانستند تا حدی فناوری ساخت این محصولات را از طریق سرمایه گذاری مشترک با شرکت های ژاپنی، کسب کنند، استقلال عمل خویش را افزایش داده و خود به سرمایه گذاری در سطح منطقه پرداختند. ۵۰ الی ۶۰٪ صنایع الکترونیک کره جنوبی در دهه ۱۹۸۰ از طریق قراردادهایی که عمدتاً با ژاپن منعقد شده بود صادر گردید. به عنوان مثال از سال ۱۹۹۲، شرکت "سامسونگ" کره، با شرکت ژاپنی "توشیبا" برای ساخت "حافظه سریع" که یک نیمه هادی اساسی در ساخت رایانه محسوب

می‌شد قرارداد هشت ساله‌ای منعقد کرد. از این نمونه قراردادها با شرکت‌های ژاپنی فراوان است. به نظر می‌رسد کره جنوبی و تایوان که از سرمایه‌گذاری‌های ژاپن به‌عنوان راهی جهت جذب فناوری استفاده کرده‌اند (علاوه بر جذب سرمایه)، گام به گام در پی ژاپن در زمینه تولید محصولات با فناوری پیشرفته، در حال حرکت بوده‌اند.

در مجموع می‌توان گفت کره جنوبی و تایوان که در طول نیمه نخست قرن بیستم تحت استعمار ژاپن در آمدند، توسط این کشور تحولات بنیادینی را در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود تجربه کردند. این دگرگونی‌ها، پس از جنگ جهانی دوم از طریق جنگ سرد، جنگ کره، اصلاحات ارضی در کره جنوبی و تایوان و تشکیل دولت‌های مقتدر در این دو کشور، تکمیل شد (فرایند الگوبرداری از ژاپن)، و پس از آن، این دو کشور در زمان‌های مختلف، روش‌ها و استراتژی‌هایی متفاوتی برای توسعه اقتصادی در پیش گرفتند؛ نظیر، جایگزینی واردات، توسعه صادرات، ایجاد صنایع سنگین و شیمیایی، ایجاد شرکت‌های بزرگ تجاری و غیره که در این روش‌ها نیز از

ژاپن تقلید می‌کردند. تمامی استراتژی‌ها و روش‌های فوق در حکم روبنایی هستند که بر روی زیربنای تحولات اساسی این دو کشور در سه ربع اول قرن بیستم قرار گرفته است و این در حالی است که سه کشور مالزی، تایلند و اندونزی (نسل دوم کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا) بدون اینکه، آن تحولات اساسی کره جنوبی و تایوان را به‌طور کامل تجربه کنند صرفاً به الگوبرداری از روش‌ها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی (روبنای) و به‌طور جامع‌تر الگوبرداری از استراتژی‌ها و روش‌های ژاپن پرداخته‌اند. نکته مهم آنکه کره و تایوان در مسیر توسعه خود ضمن ایجاد تحولات عمیق توسعه‌گرایانه داخلی، وضعیت عمومی کشور خود را با الزامات نظام بین‌الملل هماهنگ نموده و برای استفاده از فرصت‌های نهفته در فضای جهانی شدن، حمایت قدرت‌های بزرگ را کسب نمودند. ولی کشورهای نسل دوم بدون زمینه‌سازی (عمیق) داخلی برای توسعه، صرفاً با اتخاذ به‌موقع و صحیح استراتژی‌های توسعه، سرنوشت خویش را با امواج جهانی شدن پیوند زدند تا به رشد و توسعه دست یابند. این موضوعی است که در قسمت آتی به آن می‌پردازیم.

نسل دوم کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا (مالزی، تایلند، اندونزی)

سه کشور مالزی، تایلند و اندونزی نیز به همراه سایر کشورهای شرق آسیا در طول سه دهه گذشته، یک رشد اقتصادی به طور متوسط ۸-۶٪ در سال را تجربه کرده‌اند. به ویژه جهش اعجاب‌آور این سه کشور از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد در میزان صادراتشان (صادرات اندونزی از ۶۷ میلیون دلار در سال ۱۹۶۷ به ۵۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ و صادرات تایلند در همین دوره از ۷۰۰ میلیون دلار به ۵۷ میلیارد دلار رسیده است، مالزی نیز در سال ۱۹۹۷، ۷۹ میلیارد دلار صادرات داشته که ۷۰٪ آن شامل کالاهای با فناوری پیشرفته می‌شده است) باعث شد اکثر صاحب‌نظران مسائل این منطقه ابراز امیدواری کنند که بزودی این سه کشور نیز به جمع نسل اول کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا خواهند پیوست.

به‌وضوح می‌توان ردپای الگوی ژاپنی را در پیشرفت‌های اقتصادی این سه کشور نیز مشاهده کرد، ولی تفاوت‌های اساسی در خصوص چگونگی و میزان تأثیر ژاپن بین نسل اول و دوم وجود دارد. تجربه تاریخی مالزی، تایلند و اندونزی، متفاوت از تجربه نسل اولی‌ها (کره جنوبی و تایوان که تحت

استعمار ژاپن قرار داشتند) بوده است. این سه کشور هیچ‌گاه مستعمره ژاپن نشدند، بلکه مالزی تحت استعمار انگلستان قرار داشته و اندونزی نیز تحت استعمار هلند، در این میان کشور تایلند، در طول تاریخ خود مستعمره هیچ کشوری نبوده است. بعد از جنگ جهانی دوم نیز نه اثری از اصلاحات ارضی مؤثر در این کشورها، می‌بینیم و نه از دولت‌های اقتدارگرای مدل ژاپنی، کره‌ای و تایوانی. البته دولت‌های نسل دوم نسبت به سایر دول جهان سوم قوی بودند، ولی در مقایسه با دولت‌های نسل اول ضعیف محسوب می‌شدند. به این ترتیب تایلند، مالزی و اندونزی از فوایدی که کره جنوبی و تایوان به دلیل وجود عوامل فوق (استعمار ژاپن، اصلاحات ارضی مؤثر و کاهش نابرابری و دولت اقتدارگرا) بهره‌مند شدند، بی‌نصیب ماندند یا به طور دقیق‌تر به طور کامل از آن بهره‌مند نشدند. البته تلاش‌هایی جهت تخفیف نابرابری اجتماعی در این سه کشور صورت گرفت، نظیر سیاست‌های مربوط به قیمت برنج و کود برای افزایش درآمد روستائیان در اندونزی و یا تلاش‌های این دولت در اولین برنامه توسعه ملی خود (۱۹۷۴ - ۱۹۶۹) که تمام توجهش بروی کشاورزی و بهبود وضعیت این بخش از

اقتصاد ملی بود. در مالزی نیز سیاست‌های مشابهی جهت مشارکت تمامی مردم و به ویژه گروه‌های قومی مختلف در ثروت ملی انجام گرفت، ولی نتایج این برنامه‌ها به اندازه کره جنوبی و تایوان موفقیت‌آمیز نبود.

البته نمی‌توان رشد اقتصادی نسل دوم را انکار کرد، ولی می‌توان ادعا کرد، بخش اعظم این موفقیت‌ها به این دلیل بوده است که مالزی، تایلند و اندونزی روش‌ها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی نسل اول را به خوبی الگوبرداری کرده‌اند و بدلیل اتخاذ و اجرای این برنامه‌ها و استراتژی‌های الگوبرداری شده (همان روبرنایی که قبلاً به آن اشاره کردیم) از نسل اول بود که به چنین پیشرفت‌هایی نائل شدند.

نسل دوم سیاست‌های اولیه صنعتی شدن خود را در چارچوب استراتژی جایگزینی واردات اجرا کردند، تایلند در فاصله ۱۹۷۱-۱۹۶۰، مالزی در سال‌های ۱۹۵۸-۶۷ و اندونزی در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۶۵ (تقریباً با فاصله زمانی اندکی بعد از نسل اول و با الهام گرفتن از نسل اولی‌ها) به این استراتژی روی آوردند. شرکت‌های بزرگ دولتی مالزی، تایلند و اندونزی نقش اساسی در ایجاد صنایع این سه کشور داشتند (مشابه نقشی که در کره جنوبی و تایوان بر

عهده این نوع شرکت‌ها بود). در سال ۱۹۸۷، ۶۰٪ محصولات صنعتی اندونزی توسط شرکت‌های دولتی این کشور تولید می‌شد. در تایلند نیز روند صنعتی شدن با سرمایه‌گذاری‌های وسیع دولتی آغاز شد و در مالزی هم "روند ملی شدن پر شکوه" که تحت "سیاست جدید اقتصادی" در ابتدای دهه ۱۹۷۰ اتخاذ شد، همین هدف را دنبال می‌کرد، به علاوه مالزی در برنامه پنج ساله چهارم خود (۱۹۸۵-۱۹۸۱) آشکارا، سیاست "نگاه به شرق" را در پیش گرفت و با الگوبرداری از ژاپن و کره جنوبی اقدام به تشکیل "شرکت صنایع سنگین" به منظور ایجاد یکسری صنایع اساسی مانند: ماشین‌آلات، فلزات اساسی، خودرو، مواد ساختمانی، کاغذ، الوار و پتروشیمی نمود. که تولید خودرو "پروتون ساگا" که با همکاری شرکت ژاپنی میتسوبیشی تحقق یافت، مظهر این سیاست جدید دولت مالزی محسوب می‌شد. البته این تلاش‌ها به اندازه برنامه‌های کره جنوبی و تایوان در این خصوص، موفق نبود ولی به هر حال از سیاست‌های نسل اول اقتباس شده بود. از این قبیل برنامه‌ها در اندونزی نیز قابل مشاهده است، نظیر پروژه ساخت خودرو "تیمور" یا پروژه دو میلیارد دلاری تولید هواپیماهای حمل و نقل در این

پول ملی کره جنوبی و تایوان که از سودآوری سرمایه‌گذاری در این دو کشور می‌کاست، اشاره کرد. به علاوه از اواسط دهه ۱۹۸۰ بعد بر اساس پیمان پلازا در ۱۹۸۵، کشورهای مالزی، تایلند و اندونزی، پول‌های ملی خود را به دلار آمریکا متصل کردند و در نتیجه با کاهش ارزش دلار آمریکا نسبت به ین ژاپن، سرمایه‌گذاری‌ها در مالزی و تایلند و اندونزی، بسیار سودآور شد، زیرا شرکت‌های خارجی می‌توانستند کالاهایی با قیمت تمام شده پایین در این سه کشور تولید کنند که قدرت رقابت بین‌المللی بالایی داشته باشد. این موجب افزایش چشمگیر صادرات مالزی، تایلند و اندونزی شد. جدول یک نشان داد که ژاپن در مجموع بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار این منطقه بوده است و در جدول دو نیز می‌بینیم که جریان سرمایه‌گذاری‌های ژاپن به سوی کشورهای «آ.سه.آن» تشدید شده است.

سرمایه‌گذاری‌های ژاپن در اندونزی بیشتر متوجه بخش مواد معدنی و صنایع نفت بوده است، به خصوص پس از بحران نفتی ۱۹۷۳، اندونزی تا اواسط دهه ۱۹۸۰، بعد از آمریکا بزرگ‌ترین مرکز سرمایه‌گذاری‌های ژاپن بوده است. به علاوه ژاپن، سرمایه‌گذاری‌های وسیعی در "مناطق

کشور، و یا پروژه‌های عظیم ساختمان‌سازی در تایلند، که همگی ملهم از نسل اول و عمدتاً با سرمایه‌گذاری‌های ژاپن و نسل اولی‌ها انجام می‌شد.

این سه کشور در طول دهه ۱۹۷۰ و به ویژه در دهه ۱۹۸۰ با آغاز امواج اولیه جهانی شدن به استراتژی توسعه صادرات روی آوردند (باز هم ملهم از نسل اول و تقریباً با یک دهه تأخیر و به دنبال نسل اولی‌ها)، ولی درست مثل کره جنوبی و تایوان، در عین توسعه صادرات، انواع حمایت‌ها از صنایع و شرکت‌های داخلی را در دستور کار داشتند. با اتخاذ استراتژی توسعه صادرات (به خصوص از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد)، سرمایه‌های خارجی زیادی به سوی مالزی، تایلند و اندونزی سرازیر شد (میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در هر یک از این کشورها در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ - ۱۹۹۰ نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار بوده) که البته مجدداً ژاپن و نسل اول بالاترین میزان سرمایه‌گذاری‌ها را داشته‌اند. از علل هجوم این سرمایه‌ها به مالزی، تایلند و اندونزی (علاوه بر اتخاذ استراتژی توسعه صادرات در این سه کشور) می‌توان به افزایش هزینه‌های کارگری در کره جنوبی و تایوان (و پایین بودن این هزینه‌ها در نسل دوم) و تقویت

جدول دو - سرمایه گذاری مستقیم خارجی ژاپن در آسیا - پاسیفیک

میلیون دلار آمریکا	۱۹۸۸	۱۹۸۷-۸۶	۱۹۸۹
	۳۲۶۴	۱۱۷۵۳	۴۹۰۰
چهار کشور تازه صنعتی شده شرق آسیا	۱۹۶۶	۱۲۸۹۲	۲۷۸۲
پنج کشور عضو آ.سه. آن	۲۹۶	۱۷۳۹	۴۳۸
چین	۴۱۵۱۸	۱۱۲۹۵۰	۵۹۴۲۰
خارج منطقه	۴۷۰۴۴	۱۳۹۳۳۴	۶۷۵۴۰
کل			

منبع : Japanese Ministry of Finance Figures, 1990

پردازش صادرات " آ.سه. آن به عمل آورده این کشورها، شبکه‌ای متشکل از سه گروه است. ژاپن در سال ۱۹۹۶ دومین سرمایه‌گذار بزرگ خارجی در مالزی و سنگاپور با سهمی معادل ۳۰/۶٪ بوده است) مهمترین رقم سرمایه‌گذاری‌های خارجی در مالزی مربوط به تولید محصولات الکتریکی و الکترونیکی می‌باشد که ۴۰/۱٪ کل این سرمایه‌گذاری‌ها را شامل شده است (در سال ۱۹۹۶). به علاوه در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۷۵ بیشترین میزان عقد موافقتنامه‌های بازرگانی مالزی با کشور ژاپن بوده است. شرکت‌های ژاپنی اغلب برای سرمایه‌گذاری در این کشورها از دلال‌های چینی استفاده می‌کنند به نحوی که ۹۰٪ سرمایه‌گذاری‌های مشترک ژاپن در اندونزی و تایلند با واسطه‌گری چینی‌های این دو کشور انجام شده است. شرکت‌های ژاپنی در فرآیند سرمایه‌گذاری در این شرکت‌ها، شکل و ساختار شرکت‌های خود را نیز به این کشورها منتقل کرده‌اند، معمولاً در اطراف هر یک از بنگاه‌های مادر ژاپنی سرمایه‌گذار در

این کشورها، شبکه‌ای متشکل از سه گروه شرکت‌ها، ایجاد شده‌اند که:

- یکی از آنها به تأمین مواد خام و ماشین‌آلات می‌پردازد.
- دومی لوازم یدکی و قطعات را تأمین می‌نماید.
- سومی نیز روی تحقیق و توسعه^{۴۱} کار می‌کند.

کره جنوبی و تایوان نیز با گسترش سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود، تأثیر سرمایه‌گذاری‌های ژاپن را تشدید کرده‌اند. کره جنوبی میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود در جنوب شرق آسیا را در ۱۹۸۸، نسبت به دوره ۸۵ - ۱۹۸۱، سه برابر کرد. تایوان نیز سرمایه‌گذاری‌های خود در منطقه را افزایش داده است به عنوان مثال این کشور یک میلیارد دلار در پروژه "پارک الکترونیک"^{۴۲} تایلند سرمایه‌گذاری داشته است.

در سال ۱۹۹۰، ۳۵٪ کل سرمایه‌گذاری‌ها خارجی در چهار کشور

جدول سه - مبدا صادرات به مالزی (%)

۱۹۹۶	۱۹۹۵	۱۹۹۴	
۱۹/۵	۱۷/۲	۱۸/۷	آ.سه.آن
۱۴/۲	۱۵/۲	۱۴/۸	اتحادیه اروپا
۲۴/۹	۲۷/۳	۲۶/۷	ژاپن
۱۶/۳	۱۶/۳	۱۶/۷	آمریکا

منبع: The Malaysian Economy in Figures, Prime Minister's Department Kuala Lumpur, Malaysia, 1997, p. 23.

Lumpur, Malaysia, 1997, p. 23.

تایلند، مالزی، اندونزی و فیلیپین، توسط توسعه ملی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی ژاپنی و غیره) را اقتباس کردند، ولی به هر حال همین اقتباس ناقص نیز توانست آنها را تا حدی در فضای اقتصادگرای سابق‌الذکر که به عنوان عامل اصلی معجزه اقتصادی این منطقه فرض شده (مفروض مقاله) قرار دهد و منجر به پیشرفت‌های اقتصادی این سه کشور شود.

تایلند، مالزی، اندونزی و فیلیپین، توسط نسل اول صورت گرفته است، که این میزان ۹/۵ درصد، افزایش نسبت به سال قبل داشته است. علاوه بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی که از مهمترین راه‌های گسترش الگوی ژاپن و نسل اول در مالزی، تایلند و اندونزی بوده است، طرف‌های تجاری اصلی این سه کشور نیز ژاپن و نسل اولی‌ها بوده‌اند. ژاپن در سال ۱۹۸۹ بزرگترین واردکننده نفت از اندونزی بوده (بیش از ۵۰٪ نفت استخراجی اندونزی را خریداری کرده)، ضمن اینکه ۳/۳۷٪ صادرات اندونزی در سال ۱۹۹۰-۹۱ به ژاپن بوده و در فاصله ۱۹۸۹-۱۹۸۴، ۱/۴۲٪ واردات خود را نیز از ژاپن تأمین کرده است. با توجه به اطلاعات جدول سه، مالزی نیز بیشترین واردات در سال‌های ۱۹۹۴، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ را از ژاپن داشته است.

در مجموع اگر چه سه کشور مالزی، تایلند و اندونزی تنها روبنای مدل ژاپنی (سیاست‌های صنعتی، استراتژی‌های مختلف

توسعه ملی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی ژاپنی و غیره) را اقتباس کردند، ولی به هر حال همین اقتباس ناقص نیز توانست آنها را تا حدی در فضای اقتصادگرای سابق‌الذکر که به عنوان عامل اصلی معجزه اقتصادی این منطقه فرض شده (مفروض مقاله) قرار دهد و منجر به پیشرفت‌های اقتصادی این سه کشور شود.

در نهایت، اگر چه کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا همگی پیشرفت‌های اقتصادی معجزه‌آسایی داشته‌اند ولی می‌توان دو گروه متفاوت را در میان آنها تشخیص داد. گروه اول شامل کره جنوبی و تایوان که با یک ترتیب و توالی منطقی و در دوره زمانی نسبتاً طولانی فرایند دگرگونی‌های "زیربنایی" (استعمار ژاپن، اصلاح نظام کشاورزی، اصلاحات ارضی، ایجاد دولت اقتدارگرای بوروکراتیک) و "روبنایی" (انواع سیاست‌های دولتی صنعتی شدن،

استراتژی جایگزینی واردات، توسعه صادرات و غیره) ناشی از گسترش مدل ژاپنی را طی کرده‌اند. بنابراین از نظام اقتصادی قوام یافته‌تر و رشد اقتصادی مطمئن‌تری برخوردارند. به طوری که می‌توان تصور کرد چنانچه بحرانی در این دو کشور حادث شود، این دو خواهند توانست از آن عبور کنند، نمونه آن عملکرد سنجیده کره جنوبی در بحران مالی سال ۱۹۹۷ شرق آسیا بود که این کشور توانست آن را مهار کنند و وارد مرحله‌ای بالاتر از توسعه اقتصادی خود شود. اما گروه دوم شامل مالزی، تایلند و اندونزی که فقط تحولات روبنایی ناشی از گسترش الگوی ژاپنی در شرق آسیا را تجربه کردند و صرفاً خود را با الزامات بازار جهانی پیوند زدند تا از فرصت‌های ناشی از گسترش فرایند جهانی شدن سود برند، رشد اقتصادی شکننده‌ای داشته‌اند. در عمل نیز دیدیم بحران مالی سال ۱۹۹۷ در شرق آسیا از کشورهای گروه دوم شروع شد و در سراسر منطقه گسترش یافت (می‌توان ادعا کرد بخش عمده‌ای از بحران کره جنوبی و ژاپن، ناشی از به خطر افتادن سرمایه‌گذاری‌ها و بازپرداخت وام‌های اعطایی این دو به کشورهای گروه دوم بوده است)، حتی در

میان این سه کشور نیز آنهایی که به طور عمیق‌تری از تحولات فوق‌الذکر تأثیر پذیرفته‌اند، توانستند تا حدی بحران را مهار کنند (تایلند) و کشورهای که الگوبرداری سطحی‌تری داشتند، عمیقاً گرفتار بحران شدند (اندونزی).

فرجام

نظام بین‌الملل در هر عصری بر اساس اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های خاص آن دوران تعریف شده است؛ به نحوی که بازیگران هر دوره از تاریخ روابط بین‌الملل بر مبنای اصول و قواعد همان دوره، رفتار و روابط خود را تنظیم نموده و در صدد حفظ و ارتقا قدرت و جایگاه بین‌المللی خویش بوده‌اند. برای مثال در قرن نوزدهم، نظام بین‌الملل بر اساس موازنه قوای میان قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شد و روابط و تحولات آن زمان نیز بر اساس اصول، هنجارها و قواعد حاکم بر نظام موازنه قوا قابل تبیین بود. در فاصله جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی، نظام بین‌الملل بر اساس اصول، قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام دو قطبی و مولفه‌های جنگ سرد قابل فهم بود. بازیگران بین‌المللی این عصر نیز بقا و ارتقا قدرت خود را در

برون‌گرا، تعیین‌کننده شرایط بقا و ارتقا قدرت بازیگران بین‌المللی خواهند بود. در این شرایط توسعه‌گرایی و تامین رفاه به یکی از تعیین‌کننده‌ترین و اصلی‌ترین مبانی مشروعیت و بقا نظام سیاسی به‌ویژه در میان کشورهای در حال توسعه تبدیل شده است.

در چنین فضایی توسعه اقتصادی کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا به‌مثابه شاهدی بر کارآمدی و نیز لزوم پیروی از اصول حاکم بر جهانی شدن و توسعه‌گرایی بازار-محور قلمداد می‌شود. اگر چه این گزاره حداقل در بخشی درست به نظر می‌رسد، اما مباحث طرح شده در این مقاله در باب تجربه توسعه شرق آسیا نشان داد که کلید موفقیت این کشورها، در ایجاد ترکیب مناسبی از شرایط و زمینه‌های داخلی برای توسعه با الزامات و اصول حاکم بر نظام بین‌الملل نهفته است. در واقع این کشورها با الگوبرداری از ژاپن به منزله کشور پیش‌رو شرق آسیا در امر توسعه، زمینه‌ها و بسترهای داخلی لازم برای توسعه ملی را فراهم نمودند و به‌طور کلی توسعه را با مشروعیت نظام خود پیوند زده و آن را به شرط بقا نظام خویش تبدیل کردند؛ به‌نحوی که توسعه به موضوع مرگ و زندگی نظام سیاسی آنها

چهارچوب اصول حاکم بر همین عصر تعریف می‌کردند.

با خاتمه جنگ سرد، فرایند قدرتمند جهانی شدن که از دهه ۱۹۷۰ میلادی رشد خود را آغاز کرده بود، فرصت بی‌نظیری برای عالم‌گیر شدن پیدا کرد. جهانی شدن که به واسطه انقلاب ارتباطات و اطلاعات و زیر عنوان فناوری اطلاعات و شبکه‌ای شدن، بستر مناسبی برای فراگیر شدن یافته بود، با فروپاشی شوروی از قید مانع سیاسی پیش‌روی گسترش خود نیز رها شد و به‌راستی جهانی گردید. فروپاشی شوروی همچنین به‌مثابه شاهدی بر کارآمدی و پیروزی نظام بازار آزاد و مولفه‌های نئولیبرال آن قلمداد گردید. به این ترتیب جهانی شدن و محتوای نئولیبرال آن (بازار، توسعه‌گرایی برون‌گرا و رفاه‌طلبی) به وجه غالب نظام بین‌الملل تبدیل شد و الگوی توسعه → ثروت ← قدرت را تثبیت نمود. این امر الگوی "امنیت و قدرت از طریق توسعه" را به‌عنوان جایگزین الگوی "امنیت از طریق قدرت نظامی" مطرح ساخت. در واقع این بدان معنا است که از این پس اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های ساری و جاری در محتوای جهانی شدن نئولیبرال و توسعه‌گرایی

مبدل گشت. حاصل این فرایند عمومی تبدیل شدن توسعه به یک هنجار فراگیر منطقه‌ای در شرق آسیا بود.

اصل بعدی توسعه در این منطقه آن بوده است که فرایند توسعه‌گرایی این کشورها همواره در هماهنگی و تطابق با مولفه‌های حاکم بر نظام بین‌الملل همان عصر پی‌گیری شده است. در واقع توسعه‌گرایی شرق آسیا اگرچه ماهیتی رقابت‌آمیز و حتی در مواردی چالش برانگیز در قبال نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ آن داشته است ولی هیچ‌گاه به موضوع تنش امنیتی و تقابل ماهوی با نظام بین‌الملل تبدیل نشده است. توسعه‌گرایی شرق آسیا هم در زمان نظام دو قطبی و هم در دوران پس از فروپاشی شوروی توانسته است از طریق هماهنگی با مولفه‌ها و اصول حاکم بر این دو عصر که به ترتیب شامل جنگ سرد و سپس جهانی شدن بود، از فرصت‌ها و امکانات بین‌المللی برای توسعه ملی خود بخوبی بهره‌برداری کند. در واقع ژاپن به‌مثابه کشور پیشرو در این منطقه همواره این الزامات بین‌المللی را اخذ کرده و پس از بومی‌سازی و نهادینه نمودن آنها در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی منطقه، آن را به‌صورت مستقیم و

غیرمستقیم در اختیار سایر کشورهای توسعه‌گرای شرق آسیا قرار داده است.

حاصل بحث آنکه در عصر جهانی شدن نئولیبرالیسم و توسعه برون‌گرا به‌عنوان وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی، توسعه‌یافتگی از طریق تعامل سازنده و همکاری گسترده با نظام بین‌الملل امکان‌پذیر است و نه از طریق خود ا تکمیلی صرف، انزوا و تقابل. توسعه‌یافتگی در عصر جهانی شدن منوط به برقراری پیوند و همکاری گسترده در چهارچوب نظام بین‌الملل برای استفاده از امکانات و رفع تهدیدهایی است که به‌طور طبیعی در برابر هر کشوری که قصد ارتقا منزلت بین‌المللی خود را داشته باشد بروز خواهد کرد. در چنین شرایطی است که الگوی رقابت و همکاری جایگزین الگوی رویارویی و تقابل خواهد شد. البته در این رابطه تجربه توسعه شرق آسیا نشان می‌دهد که اگرچه هماهنگی با مولفه‌های نظام بین‌الملل نقش مهمی در توفیق برنامه‌های توسعه ملی دارد ولی این به معنای پیروی و تقلید تمام‌عیار از توسعه‌گرایی نئولیبرال در چهارچوب جهانی شدن نیست بلکه هر الگوی توسعه نیازمند بومی‌سازی و نیز فراهم ساختن بسترها و زمینه‌های مناسب داخلی

9. Kwon, Jene "The East Aisa Challenge to Neoclassical Orthodoxy", *World Development*, Vol 22, No.4, April 1994, p. 642.

۱۰- «هنگ کنگ» و «سنگاپور» را از بررسی خود حذف کرده‌ایم، به دلیل اینکه، اگر چه این دو پیشرفت‌های اقتصادی فراوان و قابل توجهی داشته‌اند (اولی با لسه فر و دومی با مداخله دولت) ولی به هر حال این دو بیشتر دو بندر آزاد تجاری موفق یا دو دولت-شهر (City-State) هستند تا دو دولت-ملت (Nation State) و رشد اقتصادی آنها نمی‌تواند به‌عنوان شاهدی جهت تقویت یا رد یک دیدگاه خاص در خصوص «معجزه شرق آسیا» در نظر گرفته شود.

11. Ibid, p. 642.

12. Gulati, Umesh C. "The Founditions of Rapid Economic Growth: The Case of the Four Tigers", *American Journal of Economic & Sociology*, Vol. 51, No.2, April 1992, p. 162.

۱۳- خود ژاپنی‌ها در عصر "Tokugawa" یک دوره پیشرفت‌های قابل توجه در کشاورزی را طی کرده بودند، که زمینه مناسبی برای توفیق جایگزینی واردات عصر میجی فراهم کرد.

14. Grabowski, Richard "The Successful Developmental State: Where Does it Come From?", *World Development*, Vol.22, No.3, March 1994, p. 418.

15. Gulati, Op. Cit, p. 163.

16. Ibid.

است تا در چنین شرایطی در صورت برقراری پیوند با نظام بین‌الملل و جهانی شدن نئولیبرال، بتوان از امکانات و فرصت‌های این فضا استفاده نمود. در صورت فراهم نبودن شرایط داخلی، برقرار چنین پیوندی نه تنها کمکی به برنامه‌های توسعه ملی نخواهد کرد بلکه می‌تواند اثرات مخربی نیز بر اقتصاد ملی برجای گذاشته و به مانعی در برابر توسعه ملی تبدیل شود.

پانوشته‌ها:

1. پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

2. Autonomy

3. Self-respect

4. Total Factor Productivity

5. Page, John M. & Peter A. Petri, "Productivity Change & Strategic Growth Policy in the Asian Miracle", *World Bank Working Paper*, Policy Research Department, January 1993.

6. East Asian Economic Miracle

7. Alice H. Amsden

8. Amsden, Alice H. "Why isn't the Whole World Experimenting with the East Asian Model to Develop?: Review of the East Asian Miracle". *World Development*, Vol 22, No.4, April 1994, p. 628.

34. **Rodrik. Dani, "The Paradoxe's of the Successful State". *European Economic Review*, Vol. 41, No. 3-4, April 1997, p. 424.**

35- "علل رشد اقتصادی سریع در آسیای شرقی" (بخش اول)، تازه‌های اقتصاد، شماره ۶۰، اسفند ۷۵، ص ۳۴.

36- "علل رشد اقتصادی سریع در آسیای شرقی" (بخش دوم)، تازه‌های اقتصاد، شماره ۶۱، خرداد ۷۶، ص ۲۸.
37- همان، ص ۱۷۲.

38- تأکید بر نقش ژاپن به معنی نادیده گرفتن اهمیت تقسیم بین‌المللی کار نیست، مسلماً با ارتقاء آمریکا به سطوح بالاتر تکنولوژی و از طریق شکل‌گیری یک تقسیم کار بین‌المللی جدید، از دهه ۱۹۶۰، فرصت‌هایی برای تولید و عرضه برخی محصولات به کشورهای شرق آسیا داده شد، ولی نکته قابل توجه این است، که این فرصت منحصرأ در اختیار کشورهای شرق آسیا نبوده است، بلکه بسیاری از کشورها می‌توانستند از آن استفاده کنند، اگر شرق آسیا به خوبی از این فرصت استفاده کرده است، به خاطر تحولاتی بود که در مقاله به آنها اشاره کرده‌ایم، این تحولات ظرفیت‌هایی را در شرق آسیا ایجاد کرد که کشورهای سایر مناطق فاقد آن بوده‌اند.

39- ابراهیم مقدم، ساسان، "دیدگاه‌های کلی در رشد و توسعه کشورهای شرق آسیا"، مجموعه مقالات و گزارش‌ها، شماره ۵، اردیبهشت ۱۳۷۶، صص ۵۶ - ۵۷.

40. **Shibusawa, Mashahide, *Pacific Asia in the 1990s*, London: Routledge, 1992, p. 20.**

41. **Research and Development (R&D)**

42. **Electronics Park**

17- **Zaibatsu** شبکه منسجم و بسته‌ای از یک سری شرکت‌هاست که وظیفه تأمین مواد اولیه، تولید و توزیع محصولات را بر عهده دارند و حتی مصرف‌کنندگان هر شبکه از شبکه‌های دیگر مایحتاج خود را تأمین نمی‌کنند، نفوذ شرکت‌های خارجی در چنین بازاری، حتی در صورت حذف موانع گمرکی بسیار دشوار است.

18. **Ibid, p. 164.**

19. **Tokugawa**

20. **Grabowski, Op.Cit, p. 414.**

21. **Ibid., p. 165.**

22. **Gulati, Op.Cit, p. 165.**

23. **Ibid.,**

24. **Kiely. Ray "Development Theory and Industrialisation: Beyond the Impasse" *Journal of Contemporay Asia* Vol.24, No.2, 1994, p. 155.**

25. **D. Rodrik**

26- ذکائی، فرهنگ، "رشد اقتصادی در شرق آسیا"، بولتن بین‌الملل، شماره ۱۵، خرداد ۷۶، ص ۶۶.

27. **Grabowski, Op. Cit, p. 419.**

28. **Park Chung Hee**

29- لیبزیگر. دنی، تجربه توسعه در شرق آسیا، ترجمه غلامعلی فرجادی و دیگران. تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه ۱۳۷۵، ص ۲۴.

30- همان، ص ۴۶.

31- همان صص ۳۷-۳۲.

32- این برنامه در واقع حرکتی بود از صنایع کاربر به صنایع سرمایه‌بر، سیاستی که قبلاً توسط ژاپن و بعدها در برخی کشورهای آسیای شرقی اجرا شد.

33- همان. ص ۱۹۹.